جنبش سياسي بابيه و آموزه‌هاي مهدويت (اهداف، راه‌كارها و پيامد‌ها)

حجت‌الاسلام والمسلمين جواد اسحاقيان دُرچه

چكيده

هر مكتب و يا آموزه عقيدتي، به مقداري كه ظرفيت اصلاح مردم و ايجاد تحولات مثبت در جامعه را داشته باشد، به همان ميزان مي‌تواند زمينه سوء استفاده راهزنان و فرصت طلبان را داشته باشد. آموزه‌هاي خاص تشيع، مانند انتظار، شهادت طلبي و موعودباوري هم از اين مقوله استثناء نيست؛ پيروان فرقه بابيه با استفاده از فضاي خاص سياسي و اجتماعي داخلي و خارجي كه در زمان بروز آن فرقه وجود داشت اين آموزه‌ها را در جهت بسيج مردم در نفي اسلام و ايجاد بدعت در اعتقادات به كار گرفتند و با بهره گيري از عناوين، كار تشكيلاتي و برنامه‌ريزي بلند مدت زمينه تشكيل فرقه ضاله بهائيت را هم ايجاد نمودند كه مورد بهره‌برداري استبداد و استعمار در تثبيت حاكميت آنها بر مردم قرار گرفت.

ما در اين مقاله در پي آنيم كه راه‌كارهاي سياسي پيروان و مدعيان بابيه را در جهت كسب قدرت با استفاد از ابزار فرهنگي و عقيدتي بررسي نموده و پيامدهاي آن را نيز تشريح نمائيم.

كليد واژه‌ها: آموزه‌هاي مهدويّت، علي محمد باب، بابيت، شخصيت سازي، بهائيت، فرقه سازي استبداد، استعمار، عارف نمايي، كار تشكيلاتي.

مقدمه

در فضاي به وجود آمده از تفكر اخباري‌گري موجود در حوزه‌هاي درسي مختلف، از جمله مكتب شيخيه در قرن دوازدهم قمري كه با سلسله دروس شيخ احمد احسائي و سيد كاظم رشتي، پي‌گيري مي‌شد، گروهي از كساني كه به نوعي با دروس و استادان شيخي مسلك مرتبط بودند، با يك برنامه‌ريزي حساب شده، در پي آن برآمدند كه با استفاده از برخي احاديث يا اخبار ضعيف و جعلي و نيازمند به تحليل و كار فقه الحديثي، آموزه‌هاي مهدويت (شامل اصل مهدويت و مفاهيم قائم، انتظار، نيابت و ...) و آموزه‌هاي مرتبط با امامت و ولايت (مانند جهاد، امر به معروف و نهي از منكر، قيام، و تولي و تبري) را مورد سوء استفاده قرار دهند و به ايجاد يك تشكيلات سياسي خاص بپردازند.

شرايط فشار اختناق داخلي دوران قاجار و تبعيض و فساد ساختاري حكومتي كه باعث نارضايتي عمومي و يأس و درماندگي مردم شده بود نيز مي‌توانست افكار عمومي را آماده پذيرش مباحث مهدوي كند. در چنين شرايطي، علي محمد شيرازي با تعدادي از ياران نزديك خود، ادعاي نيابت خاص و موعود و قائم بودن را براي خود مطرح كردند و با بهره‌گيري از سيستم خاص فرماندهي و جانشين‌هاي متوالي و تشكيل گروه‌هاي ترور و فشار، تلاش كردند علما را از صحنه سياسي خارج كنند و خود را در قالب مقام برتر از عالمان در عرصه اجتماعي و در جايگاه گروه‌هاي مرجع جديد مطرح كنند.

همراهي و همكاري متقابل استعمار و بابيه و حمايت مالي، اطلاعاتي و سياسي استعمار روس و بعد‌ها انگليس مي‌توانست در آغاز يا حداقل تداوم آن شورش و بدعت، كمك خوبي باشد. اساس برنامه ريزي سياسي توسط سران بابي، تشكيل گروه‌هاي رهبري و عملياتي بود كه در پوشش عناوين و القاب مقدس، به عنوان واجب الاطاعة بودن افراد، مشاركت داوطلبانه و خود جوش پيروان انجام مي‌شد. تفكر انتظار رهبران و به اصطلاح مظهر‌هاي الهي و موعود‌هاي جديد كه در آينده به طور مستمر مي‌آمدند، پشتوانه فرهنگي خاصي بود كه براي حفظ و انسجام تشكيلات بابي مؤثر و حياتي بود؛ بنابراين اهداف سياسي بابيه، آشوب و تشنج در حكومت و ترور شخصيتي علما و يا مسؤولان دلسوز حكومتي و سرانجام تشكيل حكومت بود. راهكار اصلي آن‌ها تحريك احساسات مذهبي و به كارگيري عقبه فرهنگي هزار ساله تشيع در كشور، در قالب تشكيلات نظامي متهورانه بود. پيامد‌هاي آن را مي‌توان در موارد ذيل خلاصه كرد:

1. كشتار انسان‌هاي بي‌گناه، اعم از فريب خوردگان بابي و مسلمانان مقاوم برابر انحرافات بابيه؛

2. نفوذ و ورود بيشتر استعمار روس و انگليس در عرصه‌هاي اجتماعي و مذهبي مردم و دخالت آشكار به بهانه ميانجيگري و ايجاد آرامش در مسائل داخلي ايران؛

3. تشكيل فرقه كاملا سياسي و ضد اسلامي و ضد شيعي بهائيت كه در دراز مدت بتواند با تنها حكومت مبتني بر آموزه مهدويت و ولايت فقيه در عصر غيبت به صورت پنهاني يا آشكارا مقابله كند. مطلب در خور تأمل آن است كه بر اساس احكام و آموزه‌هاي بهائيت، دخالت در سياست و حكومت، بر افراد و تشكيلات بهائي ممنوع است و اقدامات سياسي باعث خروج آنها از بهائيت مي‌شود[1] ولي همان طور كه بابيه در پوشش اقدام مذهبي و تحت عنوان پيشگامان ظهور، حركت سياسي آشكاري انجام دادند، بهائيت هم امروزه با كمك رسانه‌هاي جديد و با كمك از وسايل ارتباطي نو، در قالب دفاع از به اصطلاح دين و آيين خود، به تخريب حكومت اسلامي مي‌پردازد.[2]

مؤسس بابيه

علي محمد شيرازي، فرزند ميرزا رضاي بزاز، مؤسس فرقه بابيه است؛ وي، اول محرم 1235 ق در شيراز به دنيا آمد.[3] تحصيلات ابتدايي را در شيراز طي كرد و نزد شيخ عابد از شاگردان سران شيخيه (شيخ احمد احسايي و سيد كاظم رشتي) درس خواند.[4] وي پنج سال در بوشهر به تجارت پرداخت. پس از آن، به عراق رفت و در درس سيد كاظم رشتي شركت كرد و مورد توجه استاد خود قرار گرفت. پس از بازگشت، به رياضت در هواي بسيار گرم بوشهر پرداخت. او، پس از مرگ سيد كاظم رشتي در سال 1259 ق، چهل روز با عده‌اي از ياران خود در كوفه اعتكاف كردند و بعد خبر دادند كه وي (علي محمد شيرازي) به عنوان جانشين و ركن رابع[5] انتخاب شد.[6] در سال 1260 ق باب (امام زمان) بودن خويش را ادعا كرد. البته ادعاهاي ذكر بودن، مهدويت و رسالت را نيز در سال‌هاي بعد مطرح كرد.[7] پس از مخالفت علما و مناظره با وي، تنبيه شد و توبه كرده، توبه نامه‌اي خطاب به حاكم قاجار نوشت؛[8] ولي همان گونه كه گفته شد، باز به ادعاهاي ديگر پرداخت و ياران وي در مازندران، زنجان، بدشت و ... شورش‌هايي ترتيب دادند.[9] سرانجام علما به قتل وي فتوا دادند و به دستور امير كبير در تبريز اعدام شد.[10]

پس از وي، يحيي صبح ازل طبق وصيت او به جانشيني رسيد؛ اما پس از چند سال، ميرزا حسينعلي برادر كوچك صبح ازل با حمايت استعمار، فرقه جديد بهائيت را تشكيل داد و پس از وي نيز عباس افندي، پسر ارشد او و سپس شوقي افندي نوه دختري ميرزا حسينعلي به رهبري رسيدند. پس از آن، تشكيلاتي به نام بيت العدل در فلسطين اشغالي، امور بهائيان را كنترل و هدايت مي‌كند. از همان آغاز، انگليس، روسيه[11]و سپس آمريكا از بهائيت دفاع كردند؛ آمريكا برابر جمهوري اسلامي از آن‌ها حمايت خاص انجام داد.[12]

پس از ذكر اين مقدمه، به بررسي اهداف و عملكرد بابيان و استعمارگران، در دو محور جداگانه مي‌پردازيم.

محول اول: اهداف و راه كارهاي عناصر داخلي

1. اهداف و انگيزه‌هاي عناصر داخلي در بابيه

در هر حركت سياسي ـ اجتماعي، انگيزه‌ها و اغراض افراد اصلي يا سران و حتي عموم پيروان آن حركت، در عملكرد و شيوه‌هاي تشكيلاتي آن، تأثير فراوان دارد. در مباحث سياسي نيز هنگامي كه علل وفاداري مردم به يك حاكميت يا نظام را مي‌شمارند، انواع وفاداري به شخص، وفاداري به اصل نظام يا وفاداري به نوع نظام و ايدئولوژي آن نظام عنوان مي‌شود؛ از يك منظر، حركت بابيه را مي‌توان جنبش اعتراض آميز برابر استبداد داخلي ايران در زمان قاجار و ظلم و تعدي اقتصادي حال از نظام فئوداليته، دانست[13]، يعني انگيزه وفاداران يا همراهان اين جنبش، اقتصادي، اجتماعي بوده است. ولي به طور كلي چند مورد از اهداف داخلي را مي‌توان ذكر نمود:

1/1. جلب مشاركت عمومي با تحريك احساسات

شعار ظهور امام زمان و پايان دوران استبداد و تجاوز و رسيدن دوران گشايش و رسيدگي به محرومان در شرايط خاص مذكور مي‌توانست بُرد زيادي داشته باشد؛ لذا در مقاطع حساس از آشوب‌ها و درگيري‌ها، بابيه با شعار «يا صاحب الزمان» حركت خود را شروع مي‌كردند. براي نمونه در گزارشي كه مأموران مخفي امير كبير از جلسه بابيه مي‌آوردند، بيان شده است كه بابي‌ها قصد دارند، جمعه به مسجد شاه چراغ بريزند و ميرزا ابوالقاسم امام جمعه را به قتل رسانده، پس از آن، با فرياد «يا صاحب الزمان» به ارگ سلطنتي بريزند و فسادي به پا كنند و به شاهنشاه و اتابك اعظم سوء ادبي كنند.[14]

همين گزارش و وقايع مهم قلعه طبرسي، شورش زنجان، واقعه بدشت، ... و حتي جريان اعدام علي محمد باب نشان مي‌دهد در شرايط بحران‌زده جامعه از لحاظ سياسي و اقتصادي، جامعه‌اي ناراضي و آماده تحول و انقلاب وجود دارد كه يك عقيده قوي و پرظرفيت مثل انتظار ظهور هم مي‌تواند آن شعله را برافروخته‌تر كند؛ لذا ادعاي ظهور امام مي‌توانست زمينه‌اي براي تخليه عقده‌هاي اجتماعي اقشار مستضعف و ناراضي از حكومت باشد. بر اساس كتب مربوط به اين حوادث (مانند فتنه باب اثر اعتضاد السلطنه)، مردم ظرفيت پذيرش امور غيبي يا دست غيبي نجات را داشته‌اند، لذا در بسياري از اين وقايع، صحبت از امدادهاي غيبي مي‌شود؛ مانند ادعاي وقوع معجزات در قلعه طبرسي يا شكست ناپذيري در وقايع زنجان و نيز فريب خوردن گروهي از مردم در جريان فرار اوليه علي محمد از چوبه دار و تصور غايب شدن او يا به آسمان رفتن وي. اين تصورات، در حالي صورت مي‌گرفت كه مردم با اطلاع از توبه علي محمد باب و جريان مناظرات و اثبات ضعف علمي سران بابيه، به انحراف و بطلان اين جريان پي برده بودند؛ ولي باز هم شرايط خاص باعث مي‌شد زمينه بازگشت به آن تصورات فراهم شود. هر چند به دليل تلاش فراوان علماي آن عصر و نيز امراي شايسته چون امير كبير، اين اغراض و تصورات، توفيق چنداني نيافت، اما به هر حال، ظرفيت يك آشوب عمومي در اين ادعا وجود داشت.

1ـ2. حذف رقباء و كسب پايگاه اجتماعي اصلي

قدرت طلبي و كسب پايگاه اجتماعي بالا، از موارد ديگر مربوط به انگيزه‌هاي بابيه است كه بيشتر مربوط به سران بابيت مي‌شود؛ چه بر اساس خاطرات كينياز دالگوركي (سفير مختار روس در ايران) كه بيان مي‌كند من پيشنهاد ادعا را به علي محمد باب دادم و قول حمايت دادم و چه بر اساس موقعيت ممتازي كه براي عالمان در سطح مرجعيت در زمان غيبت وجود داشته است و مردم، دستورات و دست خط‌ها و رهنمود‌هاي آن‌ها را به منزله حكم امام زمان دانستند و اين موقعيت، مي‌توانست براي عده‌اي از عالم نماها، فريبنده و وسوسه انگيز باشد. اين كه عالم جامع الشرايط، ولي امر و واجب الاطاعة باشد، مطلبي نيست كه به سادگي بتوان از آن گذشت. اين، يك خاستگاه و سرچشمه قدرت غير رسمي است كه همواره حكومت‌ها و قدرت‌هاي رسمي را تحت تأثير قرار داده است. شايد بتوان آن را از مقوله حكومت در سايه يا حكومت زيرزميني خواند كه در عرف سياسي امروز مشهور است.

ادعاي نزول كتاب آسماني، داشتن معجزه و كرامت و علم لدني، مي‌توانست موقعيتي بالاتر از هر عالم و مرجع تقليدي به علي‌محمد شيرازي بدهد و باعث ارتقاي پايگاه اجتماعي وي باشد. حتي اين مسأله را بهائيان نيز كه مشروعيت خود را بر اساس بابيه مي‌دانند، مطرح مي‌كنند كه مقام مظهر الاهي حسين علي بها (مؤسس بهائيت) فراتر از انبيا هم بوده است.[15] قرينه‌اي كه بر اين حس قدرت طلبي و موقعيت‌جويي وجود دارد آن است كه درباره علماي اسلام و شيعه، تعابير تند و نفي‌كننده فراوان در كتب بابيه و بهائيه به چشم مي‌خورد.[16] اين عقده گشايي لفظي، حاكي از انگيزه دروني و هدف بلند مدت آن‌ها در نفي جايگاه اجتماعي عالمان و جايگزيني خود در آن موقعيت است.

1ـ3. شخصيت سازي و عارف نمايي

يكي از روش‌هاي نسبتا كار آمد گروه‌ها و مدعيان دروغين در جذب توده‌هاي مردم، تصويرسازي ذهني و ايجاد شخصيت‌هاي به ظاهر عارف مسلك بوده است؛ چرا كه در چنين فضايي، براي سرسپردگي پيروان، جاي استدلال و منطق و خردورزي خالي مي‌ماند و افراد فريب خورده به محض توهم حقانيت و به اصطلاح عظمت و ماورائي بودن رهبران، به اطاعت محض از آن‌ها درمي‌آيند و حتي در تناقضات موجود در گفتار‌ها و كلام آن‌ها تفكر و تحليل را روا نمي‌دانند.[17]

اين موضوع در طول تاريخ باعث شده است فرقه‌ها و نهضت‌هاي بزرگ و كوچك سياسي و اجتماعي شكل بگيرد و صدمات جاني و مالي فراوان به موافقان و مخالفان آن‌ها وارد شود. نمونه اين حركات را در نهضت قاديانه پاكستان و مهدي سوداني در سودان مي‌توان ديد. با مراجعه به منابع متعدد مربوط به اين وقايع، مي‌توان بررسي كرد كه چگونه رهبران اين جريانات مردم را مقهور و مسحور كلمات و رفتار خود مي‌كردند. و اختلافات يا جنگ‌ها و آشوب‌هايي را كه عمدتا در خدمت استعمار بود راه انداختند. در اينجا چون بحث ما در مورد جريان بابيه است، به نمونه‌هايي از جريان شخصيت‌سازي در بابيه اشاره مي‌كنيم.

1. در كتاب نقطة الكاف، از منابع مهم بابيه، (ص104 به بعد) ضمن نقل كلماتي از سران شيخيه در اين باره كه به شاگردان وعده مي‌دادند به خدمت باب امام زمان خواهيد رسيد، ماجراي اعتكاف پس از مرگ سيد كاظم رشتي (براي تعيين جانشين و ركن رابع) را نقل و نتيجه آن اعتكاف را چنين بيان مي‌كند:

لهذا تير دعاي با صدق و اخلاص نقطه انداز پرده دعوت به اجابت رسيده و در عالم اشراق به تجلي معرفت، جمال غيبي آن شمس وحدت مرآت فؤادش متجلي گرديده و بيت طلوعش را كه كعبه حقيقت بوده عارف شده و لهذا قدم طلب در سبيل وصالش گذارده و به سوي كشور شيراز جان افزا شتابيده ]تا با علي محمد باب به عنوان جانشين غيبي سيد كاظم ملاقات كنند[... .

2. در همان منبع (ص110)، براي اثبات به اصطلاح امي بودن علي محمد باب و اثبات ادعاهاي وي، ماجراي درس خواندن او در مكتب سيد كاظم رشتي را چنين توجيه مي‌كند:

خلاصه آن كه بعد از دوره تجارت، روانه به ارض نجف اشرف گرديدند، به عنوان زيارت تربت مطهر باب ]پدر[ بزرگوار خود و قريب مدت يك سال در آن حدود متبركه تشريف فرما بودند و آثار غريب و عجيب در هنگام ورود به حرم اجداد طاهرينش و كيفيت زيارت و حضور آن جناب مشاهده گرديده بود كه خلق كثيري متحير شده بودند و اين كه معروف شده كه آن جناب به درس مرحوم سيد حاضر مي‌شدند به عنوان تلمّذ صحت ندارد؛ ولي آن جناب گاه گاهي به مجلس موعظه آن مرحوم تشريف مي‌آوردند.

و مرحوم سيد ـ اعلي‌الله مقامه ـ از نور باطن آن سرور مستمد بودند و لكن آن قوم من سر هذه الامر لا يشعرون.

بايد توجه كرد كه بر اساس منابع موجود بهائيت و بابيت، مبناي مشروعيت اقدام و حركت بابيه ـ به ويژه علي محمد باب‌ـ، زمينه‌سازي و پس از آن، وقوع ظهور امام زمان معرفي مي‌شود كه آن را هم به دروس سيد كاظم رشتي و وعده‌هاي نزديك بودن ظهور مستند مي‌كنند.

در واقع، مشروعيت شخصيت باب را به مكتب شيخيه مستند مي‌كنند؛ اما از طرفي در نمونه‌هاي ذكر شده، شخصيت ماورايي و فوق العاده باب را فراتر از آن مي‌دانند كه از شيخيه و رهبران آن بهره گرفته باشد. اين بحث، شبيه حركت‌هاي سياسي برخي از فعالان سياسي دنيا مي‌باشد كه براي تحكيم عقبه فكري و عقيدتي، به بحث اديان، موعود، منجي و ارزش‌ها و حقوق انسان‌ها تمسك مي‌كنند؛ ولي در عمل و هنگام اجراي روش‌ها همان آموزه‌ها و مقدسات به گونه‌اي تحقير يا نفي مي‌شود. اين، در واقع همان شيوه حذف رقيب و جانشيني قدرت است كه در اين مقاله، به آن اشاره شده است.

3. حركت شخصيت سازي، به شخص علي محمد باب منحصر نبوده است و چون بر اساس همان سلسله مراتب مذكور در اين مقاله، افراد ديگر در بابيه هم تأثير گذار بوده‌اند، به تناسب جايگاهشان در اين فرقه و اين حركت سياسي، مورد تمجيد و ستايش قرار گرفته‌اند؛ از جمله درباره محمد علي بار فروش ـ موسوم به قدوس ـ چنين آمده است:

... يك روز در خدمت حضرت بودم قبل از آن كه امر ايشان ظاهر گردد و كسي ايشان را بشناسد ... آن جناب شروع كردند از تغييرات عالم بيان نمودن ... و در همان سال كه شهيد شدند قبل از رفتن به خراسان فرمودند: «در همين سال، شخص بزرگي را در اين ميدان، به خواري شهيد مي‌كنند و نعش او را با اين سوفال‌ها آتش مي‌زنند» ... و همچنين در خطبة الازليه كه به جناب آخوند ملا محمد حسين در راه خراسان نوشتند، خبر شهادت ايشان را با هفتاد نفر از صلحا دادند و خبر شهادت خود را نيز داده ... .‌[18]

نمونه ديگر قرة العين (زرين تاج) است كه علي رغم تمام مفاسد و انحرافات وي در جريان شورش بابيه از همان زمان تاكنون توسط بابيه و بهائيه مورد تقديس و احترام فراوان واقع شده است. نقش مهم او در اعلان نسخ اسلام در بدشت و راه‌اندازي شورش‌هاي پس از آن، مي‌تواند دليل مناسبي براي تقديس و قائل شدن عصمت و طهارت براي تطهير دستورات و مفاسد وي باشد؛ از جمله در اين باره آمده است:

از جمله مطهرات، نظر آل الله مي‌باشد؛ زيرا كه مراد از نظر ايشان، اراده ايشان مي‌باشد و اراده ايشان، همان اراده آل الله هست و حكم حلال و حرام، موقوف به ارادة الله مي‌باشد. و لهذا ايشان (قرة العين) مدعي شدند كه من مظهر جناب فاطمه عليها السلام مي‌باشم و حكم چشم من، حكم چشم مبارك ايشان است و هر چه من نظر نمايم، ظاهر مي‌شود؛ پس فرمودند: «اي اصحاب هر چه را در بازار گرفتيد، بياوريد من نظر نمايم، تا حلال شود» و اصحاب چنين كردند. ...[19]

حاجي ملا صالح خطاب به قرة العين گفته بودند: «اي دختر! هرگاه تو خودت ادعاي بابيت مي‌نمودي، مرا گوارا بود تسليم امر تو را نمودن، و‌اي كاش تو پسر بودي تا مرا فخر عالميان مي‌بود. چه كنم كه تو با اين همه فضيلت، تابع اين جوان شيرازي شدي.

مشاهده مي‌شود كه سوء استفاده از هوا و هوس‌هاي نفساني در پوشش طهارت و معنويت ساختگي براي قرة العين باعث شده است كه جوان‌هاي بابي (كه عمدتاً در آغاز جواني و بين 20 تا 30 سال بودند) تابع و مطيع محض دستورات امثال قرة العين باشند و بر ضد مردم مسلمان و حكومت، اقدامات نظامي شكل دهند و حتي تا پاي جان، بر سر آن ادعاها و اقدامات بايستند. نمونه‌هاي جديد اين نوع فرمانبرداري و به اصطلاح جان نثاري را در پيروان مدعيان جديد كه حركات سياسي بر ضد اسلام و نظام اسلامي را راه اندازي كرده‌اند، در اخبار و مطبوعات مشاهده مي‌كنيم.

مطلب ديگر آن كه اين تقدس نمايي و مقدس سازي تنها به كتاب نقطة الكاف منحصر نمي‌باشد. در بسياري از كتب بهائيت (مانند نقطه اولي، تاريخ ظهور الحق، تاريخ مظاهر مقدسه و ...) كه در آغاز به جريان بابيه اشاره مي‌كند و مشروعيت خود را به آن منتسب مي‌نمايد و نيز در منابع ديگر بابيه و همچنين سايت‌ها و منابع رسانه‌اي بهائيت، اين اقدام دنبال مي‌شود؛ لذا اقدام بابيه را نوعي نوآوري در اديان معرفي مي‌نمايند؛ اين كه نقطة الكاف را مطرح نموديم به آن دليل است كه يكي از معتبرترين منابع تاريخي در بابيه شناخته مي‌شود، در همين كتاب و كتب ديگر، با سوء استفاده از اخبار مربوط به آخرالزمان و علائم الظهور و تقديس زمان‌ها و مكان‌ها و افراد منتسب به بابيه، تلاش مضاعفي براي شخصيت سازي را ساماندهي مي‌كنند.

2. راه‌كارهاي سياسي

منظور از راه‌كارهاي سياسي، روش‌هاي عملياتي براي رسيدن به اهداف مذكور است كه تبلور آن راه‌كارها را مي‌توان در ايجاد يك تشكيلات منسجم (در حد زمان تشكيل بابيه) تصور كرد؛ لذا اينجا، به تشريح آن تشكيلات مي‌پردازيم:

بخش‌هاي اصلي تشكيلاتي با رنگ مذهبي

1. ساختار عملياتي (سلسله مراتب)

2. چشم انداز آينده (طرح‌هاي اجرايي)

2 ـ 1. ساختار عملياتي

يكي از شيوه‌هاي مهم عملياتي در فعاليت‌هاي بابيه آن است كه به ايجاد يك ساختار خاص تشكيلاتي دست مي‌زند و سلسه‌اي از مقامات به ظاهر معنوي براي رهبران با پيروان اوليه درست مي‌كند. در رأس هرم قدرت، حضرت «نقطه» قرار مي‌گيرد. ابتدا خود علي محمد شيرازي «نقطه» محسوب مي‌شود؛ لذا وي را نقطة اولي گفته‌اند. كتابي به نام حضرت نقطه اولي نيز وجود دارد. مراتب بعدي، «حروف» ناميده مي‌شدند؛ لذا هجده نفر از نزديكان و ياران اوليه باب از «حروف» هم عناوين خاص خود را دارند؛ براي نمونه، ملا محمد علي بار فروش، عنوان «قدوس» و زرين تاج، عنوان «قرة العين»، ملا حسين بشرويه‌اي عنوان «باب الباب» گرفته است.

نكته اساسي آن است كه اين عناوين، ظاهري مذهبي و اعتقادي دارند؛ مانند لفظ باب كه در جايگاه واسطه خاص امام زمان عليه السلام به كار مي‌رود و يا بنابر تعبيرات و تفسير‌هاي فعلي، درگاه ورود به دين يا ساحت معنويات، در نظر بوده است. نيز «نقطه» كه احتمالاً بر اساس روايتي كه حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام خود را نقطه باي «بسم الله الرحمن الرحيم» خواندند، انتخاب شده است.

«قدوس»، «عظيم» و «قرة العين» هم از اين گونه هستند كه همگي بر نوعي پاكي و عصمت و خطا ناپذيري و محبوبيت صاحبان عناوين دلالت دارد و باعث احساس نوعي مشروعيت و نافذ بودن دستورات و اوامر آن‌ها مي‌شده است. روي ديگر اين جلوه تشكيلاتي آن است كه بر اساس اين عناوين، فعاليت‌هاي سياسي و اجتماعي و نظامي بابيه شكل مي‌گرفته است؛ لذا در غياب و زنداني بودن باب، جانشين وي يا باب الباب (ملا حسين بشرويه) رهبري را بر عهده مي‌گيرد و ملا محمدعلي بار فروش؛ يعني قدوس، مدعي قائميت و مقام عيسوي مي‌شود.[20] اين مفاهيم وقتي روشن مي‌شود كه توجه كنيم شورش بابيه، به اسم ظهور امام زمان عليه السلام و نجات جهاني از ظلم و ستم، آغاز شده است؛ لذا براي آن كه بتواند پشتوانه فرهنگي داشته باشد و براي جذب افكار عمومي انگيزه‌سازي داشته باشد و شور و احساس عمومي را در خدمت اهداف سياسي و نظامي خود بگيرد، از مفاهيم مربوط به مهدويت استفاده مي‌كند؛ بنابراين چون حضرت عيسي عليه السلام مشاور و وزير حضرت مهدي عليه السلام در نفي فتنه دجال و پيروزي قيام است، ادعاي آن مقام مي‌تواند به آن دليل باشد كه براي پيروان نوعي تكليف سياسي ـ مذهبي براي مبارزه با ظلم ايجاد كند و جبهه مقابل را دشمنان گسترده آخرالزمان مهدي معرفي كند. از سوي ديگر به القاء نوعي شكست ناپذيري و نيروي فوق العاده در حروف حي و بابيه بپردازد. همانگونه كه پيش‌تر در بحث اهداف و انگيزه‌ها به نمونه‌هاي آن اشاره شده اين راه‌كارها تا حدودي به دسترسي آن اهداف كمك كرد و گروهي از مردم را لااقل به ترديد در آموزه‌ها و عقايد صحيح خود كشاند.

نكته مهم ديگر آن كه هر گاه توجه كنيم اين تشكيلات منظم و داراي اساسنامه نانوشته، اما كارآمد (متناسب و در حدّ دو قرن پيش)، در صورت پيوند خوردن با يك مكتب فكري دُگم و انحصار طلب، مي‌تواند به يك آپارتايد به اصطلاح مذهبي و انحصار طلبي خشن فرقه‌اي منجر شود.[21] اين همان چيزي است كه اهداف سياسي تفرقه افكنانه بيگانگان را تأمين مي‌كرد. در اين راستا، قرة العين (دختر برادر شهيد ثالث) در جايگاه عنصر فرهنگي و به اصطلاح مترقي و اصلاح‌طلب در زنان بابي مسلك، كشتن عموي خود ملا محمد تقي برغاني (شهيد ثالث) را بر خود تكليف مي‌شمارد و دستور قتل او را صادر مي‌كند؛ با وجود آن كه موقعيت اجتماعي علمايي چون شهيد ثالث حداقل مي‌توانست باعث احتياط سياسي توسط قرة العين شود؛ اما در اثر تركيب دو عنصر مذكور، در بابيه نوعي تهوّر ايجاد مي‌شود و اين اقدامات بدون دور انديشي سياسي و اجتماعي انجام مي‌شود.

يكي از وقايع ديگر كه مي‌تواند منبعي براي تبيين آن تركيب تشكيلاتي ـ عقيدتي به شمار آيد، حوادث مازندران است. ملا حسين بشرويه (باب الباب) با رفتن به منبر و سخنراني رسمي و دادن پيام ظهور امام زمان و فراخواني ياران وي، يك اجتماع گسترده از بابيان كشور را در شمال تشكيل دادند، تا به اصطلاح در جزيره خضرا گرد هم آيند و باب را به حكومت برسانند و ناصرالدين شاه را كنار بزنند. استفاده آنها از روايات مربوط به دوران ظهور قابل توجه است؛ قدوس (ملا محمد علي بار فروش) مي‌گفت:

ما هستيم سلطان به حق و عالم، در زير نگين ما است و كل سلاطين مشرق و مغرب، به جهت ما خاضع خواهند گرديد.[22]

بر اساس همان تفكر تروريستي، بشرويه و يارانش، گروه نظامي صدنفره دولتي به فرماندهي خسرو قادي‌كلائي را كه براي تأمين امينت بابي‌ها و رفع غائله آن‌ها همراهشان فرستادند، در خارج از شهر، همگي آنها را كشتند و در ادامه مسير، با روستائيان درگير شدند، تا به قلعه طبرسي رسيدند.[23] كه در حريان قطعه طبرسي نيز بارها حتي به مردم بي‌دفاع به جرم مسلمان بودن هجوم بردند؛ در اين‌جا مشاهده مي‌شود كه بابيه با وجود حفظ سلسله مراتب در اقدامات نظامي، سعي دارد به ايجاد آشوب عمومي و فعاليت غير منظم پيروان و مردم فريب خورده در راستاي اهداف خود بپردازد.

اين حوادث و نمونه‌هاي آن، نشان مي‌دهد كه مفهوم جهاد و تكليف كه بابيه آن را از فقه سياسي ـ اسلامي عاريه گرفتند و بعد‌ها بهائيه آن را نفي كردند، به ضميمه مفهوم انتظار و شهادت‌طلبي در ركاب امام زمان، دو مفهوم مهمي بودند كه كاركرد حقيقي آن‌ها در نفي ظلم و ستم و انحرافات در زمان غيبت بوده است؛ اما بابيه با ظرافت و مكر خاصي با تغيير ماهيت در اين مفاهيم و معرفي سران خود به عنوان مفسران و متوليان سياسي و معنوي، از ظرفيت فراوان اين عناصر كه در طول تاريخ قيام‌هاي فراواني را برپاكرده بود، به نفع خود سوء استفاده كردند و كاركردي كاملاً معارض و مخالف با كاركرد واقعي آن‌ها را القا و تحليل كردند. اين نشان مي‌دهد كه يك جريان تشكيلاتي انحرافي تا چه حد مي‌تواند با بهره گيري از آموزه‌هاي داراي قابليت آسيب پذيري مهدويت، بدون هزينه فراوان و بلكه با حضور داوطلبانه و مشاركت فعال و خود جوش منتظران مهدوي، اهداف سياسي خود را پيگيري كند.

2ـ 2. يكي ديگر از جلوه‌هاي برنامه تركيبي (تشكيلاتي ـ عقيدتي)، طرح چشم انداز آينده از سوي سران بابيه، ـ به ويژه علي محمد شيرازي ـ است. روشن است كه بر اساس هدف فرقه سازي كه سران بابي دنبال كردند، بايد درباره مبناي مشروعيت رهبران آينده تمهيدي مي‌انديشيدند؛ زيرا خود باب، با ادعاي بابيت و قائميت و تكيه بر پشتوانه فرهنگي بحث پر طرفدار مهدويت براي خود مشروعيت فراهم كرده بود. تشكيل گروه «حروف حيّ»، حوادث و ايجاد آشوب‌ها و درگيري‌ها و ترورهاي بعدي را نيز در راستاي همان اهداف به اصطلاح عالي ـ يعني تشكيل حكومت جهاني ـ توجيه مي‌كردند. اما پس از حذف سران اوليه و محقق شدن به اصطلاح ظهور امام زمان، ديگر كسي با عنوان بابيت و مهدويت نمي‌توانست افكار عمومي را در دست بگيرد؛ لذا بايد خاستگاه جديدي براي ادامه جريان بابيت ـ هر چند با اسم و رسم جديد ـ پيدا شود. با در نظر گرفتن اين مطالب، مي‌توان پذيرفت كه ادعاي مبشر بودن باب براي «من يظهره الله» (كسي كه خدا او را ظاهر خواهد كرد)، قابل توجيه باشد.

بنابراين علي محمد باب، يك مكتب فكري كاملا جديد را پي ريزي مي‌كند كه بر اساس آن، تعريف جديدي از مفاهيم قائم، موعود، قيامت، ظهور ارائه مي‌شود؛ بدين معنا كه اگر بابيان تا كنون، گمان مي‌كردند قائم، ظهور كرده است و بايد منتظر قيامت باشند، اكنون بايد بدانند كه از ديدگاه باب، پس از آمدن هر مظهر الهي، قيامت مظهر پيشين فرا مي‌رسد. طبق نظر او منظور از آمدن قائم و آوردن دين جديد ـ كه در برخي از روايات ضعيف يا جعلي آمده است ـ آن است كه آمدن موعود و قائم، نشانه برپايي قيامت دين اسلام است و هر كس او را بپذيرد، به بهشت اين قيامت دست يافته است و پس از اين هر كس «من يظهره الله» را بپذيرد به بهشت بابيان دسترسي يافته است؛ لذا علي محمد شيرازي گفته است:

وصيت مي‌كنم اهل بيان را كه اگر حين ظهور من يظهره الله كل موفق به آن جنت عظيم و لقاي اكبر گرديد، طوبي لكم، ثم طوبي لكم، ثم طوبي لكم.[24]

اكنون مي‌توان يك تحليل كلي ارائه كرد كه باب و اطرافيان و همراهان وي، از برخي آموزه‌هاي شيخيه و دروس سيد كاظم رشتي، سوء استفاده كردند و مردم را به انتظار موعود و قائم فراخواندند و با تباني و انجام يك مراسم مذهبي صوري (اعتكاف) باب به عنوان جانشين خاص انتخاب شد كه بعد‌ها با ادعاي مهدويت، رهبري سياسي و مذهبي فرقه را به دست گرفت و با جلب حمايت عناصر حكومتي و استعماري، خود و ياران نزديك وي در راه نابودي حكومت قدم برداشتند. آنان، پس از ناكامي در مرحله اول، اين هدف را براي نسل بعد به عنوان يك چشم انداز تعيين كردند و باز هم افكار عمومي را در انتظار فرد ديگري قرار دادند كه بايد كاملاً اطاعت شود و پيروي از او باعث سعادت خواهد بود؛ بنابراين در هر دو مرحله، عناصر معنوي مانند ارتباط با امام، جست و جوي رهبر، ولايت پذيري، قيام و تبعيت از فرستاده و مظهر خدايي را به يك سلسله مراتب تشكيلاتي (رهبري و جانشيني) پيوند مي‌زنند، تا مشاركت صد‌در‌صد و بي‌چون و چراي پيروان را در راستاي عمليات متهورانه خود جلب كنند.

پس از مطالب مطرح شده، مي‌توان با قاطعيت گفت كه استعمارگران، با استفاده از عناصر فرصت طلب شيفته قدرت و موقعيت‌هاي بالاي اجتماعي، توانستند از آموزه‌هاي مذهبي و ديني مردم ايران، سكوي پرشي براي فرقه سازي بيابند. همچنين چندين سال، مردم و حكومت ايران را درگير آشوب‌هاي به ظاهر مذهبي و فرقه‌اي كنند و مقدسات اصيل و خالص مردم ـ به ويژه مهدويت و انتظار و عاشورا و شهادت طلبي ـ را مورد هجوم داخلي قرار دهند؛ بدون آن كه خود، دست آشكار در آن داشته باشند. از سوي ديگر، با استمرار انسجام اهداف فرقه بابيه، به تشكيل و حمايت فرقه بهائيت موفق شود كه پس از گذشت دو قرن، جبهه‌اي سياسي زير زميني بر ضد اسلام و تشيع تشكيل داده است و در قالب همراهي و همكاري اين فرقه با صهيونيست و استكبار جهاني، آن را اهرمي كنترل كننده براي نظام برخاسته از مهدويت و عاشورا قرار دهد.

محور دوم

اهداف و عملكرد عناصر خارجي

1. سياست استعمار و بابيه

بر اساس مباني انسان شناختي دوران پس از قرون وسطا كه اصطلاحاً مدرنيته نام گرفت، لازم است انسان براي سود بردن، به ديگران هم سود برساند. اين تفكر، نمود‌هاي سياسي و اجتماعي كلان هم پيدا كرده است. استعمار شرق نيز كه تابع همان تفكر مدرنيته غربي در شكل ديگر آن است، بر اساس اين نگاه، از سران بابي و بهائي حمايت مي‌كرد و با كمك در توسعه يا حداقل حفظ نيروهاي كليدي آنان، در حفظ و گسترش نفوذ خود در سرزمين‌هاي اسلامي ـ به ويژه ايران ـ مي‌كوشيد و در اين راستا، از تمام ظرفيت‌هاي سياسي و ژئوپلوتيك خود بهره جست. قرائني كه خواهيم آورد، نشانه راهكارهاي حمايت استعمار روسيه در زمان قاجار براي حمايت از بابيه است:

1. منوچهر خان گرجي كه از اسراي آقا محمد خان قاجار بود كه در 1209 ق از تفليس به ايران آورده شد و در دربار فتحعلي‌شاه، از خواجگان و پيشخدمت‌هاي خاص قرار داده شد. او در اثر هوش خود و حمايت سياسي روس‌ها، به سمت «خواجه باشي» و بعد، «ايشيك آقاسي باشي» ارتقا يافت. وي، زمان محمد شاه قاجار، به حكومت اصفهان منصوب شد و با وجود مخالفت شديد علماي اصفهان، بر اوضاع مسلط شد. وي، علي محمد شيرازي را با احترام به اصفهان آورد و تا وقتي زنده بود، در حفظ جان او كوشيد.[25]

2. عبدالحسين آيتي، عنصر مبلغ و متفكر بهائيت كه بعدها از بهائيت برگشت، گفته است كه پس از وفات محمد شاه، دريا بيگي روس اظهار سرور كرد و بهاء‌الله (حسينعلي بهاء كه آن زمان از عناصرمهم بابي بوده است) را نجات دادند.[26]

3. عباس افندي، رهبر دوم بهائيان كه از انگليس لقب «سر» گرفت، گفته است كه پس از اعدام علي محمد شيرازي و محمد علي بارفروش (معروف به قدوس، جانشين اول باب) جسد آن دو را در همان وضع تصوير برداري (نقاشي) كرد.[27]

4. مؤلف كتاب تلخيص تاريخ نبيل زرندي هم مي‌گويد:

قنسول روس در تبريز با نقاشي ماهر، به كنار خندق رفته و نقشه آن جسد مطهر را كه در كنار خندق افتاده بود، برداشت.[28]

5. پنهان كننده جسد علي محمد شيرازي، فردي به نام احمد ميلاني بابي بوده كه او نيز تحت الحمايه دولت روسيه بوده است.[29]

6. ايلچي روم و ايلچي روس، امير ]امير كبير كه دستور اعدام باب را پس از فتواي علما صادر كرد[ را ملامت نموده بودند، در باب قتل حضرات و گفته بودند كه چه معنا دارد كه جمعي از ضعفاي رعيت مطلبي مي‌گويند و شما با آن اقتدار، در صدد اذيت هستيد.[30]

در اين بخش، اين نكات قابل توجه است:

1. در شرايطي كه ملت مسلمان ايران دچار فقر و فشارهاي مختلف هستند و از توسعه نيافتگي در رنجند، توسط روسيه از امير كبير كه قصد استقلال و توسعه ايران را دارد، درخواست مي‌شود به ضعفاي بابي رحم كند؛ در حالي كه همين گروه بابي در آن سال ها، با شورش‌هايي چون قلعه طبرسي، بدشت، زنجان و ني‌ريز فارس و ... باعث صدمات جاني و مالي فراواني به مردم شدند.

2. از عقايد قاطبه ملت ايران كه از جمله آن‌ها اعتقاد به مهدويت است، به عنوان آزادي عقيده و بيان، دفاع نمي‌شود؛ اما از عقيده بي‌ريشه گروهي كه تحت حمايت خود آن‌ها هستند، حمايت مي‌شود و به عنوان آزادي بيان، براي آنها درخواست حمايت مي‌كنند.

3. نقاشي و ضبط وقايع مربوط به سران بابي، نشان دهنده آن است كه استعمار، اهدافي براي آينده آن دارد. گذر زمان نشان داد كه همين گونه است؛ زيرا اين گزارشات و تصاوير، براي مظلوم نمايي يا تقدس مآبي (به عنوان استقامت و شجاعت) مورد سوء استفاده بابيه و بهائيه قرار گرفت؛ لذا بابيه و به ويژه بهائيه هر دو حيات سياسي اجتماعي خود را مرهون استعمار هستند و گرنه به دليل نشانه رفتن تيغ تيز بابيه به فرهنگ عميق و ريشه دار انتظار و مهدويت كه ملت ايران همواره آن را پاس مي‌داشت و نيز فرهنگ عفاف و حجاب كه مورد تهديد عناصر بابي مثل قرة العين قرار گرفت، جاذبه‌اي فرهنگي در اين فرقه وجود نداشت. تنها ساختار تشكيلاتي و حربه‌هاي تروريستي و استفاده از سياست گروه فشار و چانه زني‌هاي سياسي سفارتخانه‌هاي خارجي، باعث دوام آن شد.

بنابراين هدف استعمار در اين مقطع در چند مورد خلاصه مي‌شود:

1. ضربه‌هاي تدريجي و پيوسته به باور مهدويت و نيابت علماي عصر براي تغيير تدريجي گروه‌هاي مرجع جامعه؛ يعني عالماني كه به حكم امام زمان، مرجع عموم مردم قرار گرفته بودند. و همچنين سوق دادن مردم به سوي گروه‌هاي خردگريز و در نتيجه ايجاد هنجارهاي جديد در جامعه كه در نهايت، با حذف روحيه انتظار و جهاد و شهادت طلبي غيرت ديني، جاي پايي براي استعمار باز كرد.

2. حمايت از شورش‌هاي داخلي ايران در قالب حمايت از آزادي براي تضعيف دولت مركزي و طرد عناصر دلسوز و كارآمد مانند امير كبير. اين سياست در قالب فرقه سازي همزمان، آشفتگي فرهنگي و سياسي را دنبال مي‌كرد.

3. حمايت از عناصر فرصت طلب و منحرف در قالب نيروي بازدارنده برابر مرجعيت شيعي و ايجاد شكاف در جبهه متحد ملي كه بر اساس آموزه قيام و امر به معروف و نهي از منكر در زمان غيبت، براي ظهور امام زمينه‌سازي مي‌كنند.

2. سياست خاص فرقه سازي

پس از ذكر نكات قطعي و يقيني مربوط به سياست استعمار، به يك مطلب بسيار مهم اشاره مي‌كنيم:

بر اساس يادداشت‌هاي منتشر شده در مجله شرق (ارگان كميسر خارجي شوروي) يك مأمور سياسي روسيه، به نام دالگوركي از سوي سفارت روسيه، به شكل كاملا محرمانه مأموريت ويژه‌اي مي‌يابد. وي، با نام مترجم وارد تهران مي‌شود و بدون آن كه حتي سفير، اطلاع كاملي از فعاليت او داشته باشد، به درس حكيم احمد گيلاني حاضر مي‌شود. او، ظاهراً مسلمان شده، با دختر وي ازدواج مي‌كند و صاحب فرزند نيز مي‌شود. وي، با پيگيري دروس و شاگردان سيد كاظم رشتي، علي محمد شيرازي را مستعد فرقه‌سازي مي‌بيند؛ لذا كاملاً به وي نزديك مي‌شود و پيشنهاد ادعاي بابيت يا مهدويت به او مي‌دهد و قول حمايت همه جانبه مي‌دهد. اين مأمور ويژه، با همكاري مداوم با رؤساي خود، پيوسته جريانات بابيه را كه خود آن را ساخته بود، پيگيري و حمايت مي‌كند و بعد‌ها نيز از فعاليت حسينعلي بهاء (مؤسس بهائيت) و جانشينان وي حمايت مي‌كند.[31]

بر اساس اين سند، اساس تشكيلات بابي، هرگز جنبه مذهبي و اعتقادي ندارد و تنها بر پايه تركيب اهداف استعماري و اميال قدرت‌طلبانه برخي عالم‌نمايان است. محقق اين اثر قرائن و شواهدي بر صحت اين خاطرات ارائه مي‌كند كه در آن كتاب مي‌توان مطالعه كرد. ما چند قرينه ديگر را نيز بر آن مي‌افزاييم:

1. در تاريخ روضة الصفاي ناصري كه اثر كاتب دربار قاجار در همان زمان است، فعاليت بابيه را مطرح مي‌كند و بر ورود دالگوركي به ايران از طرف روسيه تأكيد مي‌كند. در آن جا هر چند به نوع مأموريت وي اشاره نمي‌كند، معلوم مي‌شود چنين فردي (دالگوركي) درست در همان سال‌هاي فعاليت بابيه وارد ايران شده و دقيقاً پس از اتمام جريانات اصلي، رسماً مأموريت او تمام شده است. ثانياً در همان قسمت از كتاب، به شكل ضمني بر اقتدار و نفوذ بسيار بالاي وي در حكومت و حاكمان ايران اشاره كرده است كه نشان مي‌دهد حتي با وجود حمايت امثال دالگوركي از حسينعلي بهاء (كه ابتدا بابي و متهم به ترور نافرجام ناصرالدين شاه بوده است)، حكومت ايران، كاملاً صميمانه با او رفتار كرده است.[32]

2. آن سال‌ها كه استعمار با حمايت از وهابيت، برابر تشيع و حتي همه مسلمانان و با تقويت قادياني‌گري برابر مسلمانان هند و پاكستان اهداف خود را دنبال مي‌كند و امثال مستر همفر، جاسوس انگيلسي، سال‌ها به نام مسلمان به فعاليت مي‌پرداخته است، وجود جاسوس‌هايي از اين دست در ايران كاملاً طبيعي و پذيرفتني است.

3. اسناد گزارش‌هاي جانبدارانه دالگوركي نيز حاكي از نوع فعاليت‌هاي وي است.[33]

الف. در پرونده شماره 133، تهران، ژوئن 1850 م شماره 48، مي‌نويسد:

خيلي خوب است كه فرقه بابيه با علماي اسلام، مخالفت و مبارزه شديد شروع كرده و آنان را متهم به انحراف ]نموده است[.[34]

ب. پرونده 134، تهران، 1850 م، صفحه 562 گزارش دالگوركي، به سناوين، مريم آباد، 14 سپتامبر 1850 شماره 72:

اغتشاشات زنجان هنوز ادامه دارد و بابيان زنجان كه با جان خود بازي مي‌كنند، در مقابل قواي شاهي مقاومت سختي نشان مي‌دهند و از عهده دفع حملات محمد خان به خوبي بر مي‌آيند. جاي بسي تعجب است كه اين عده با چه شهامتي وضعيت خطرناك خود را تحمل مي‌كنند.[35]

ج. پرونده شماره 1582، تهران، صفحه 503 گزارش دالگوركي به سناوين، مريم آباد، 11 اوت 1853، شماره 55:

اين جانب قبلاً نيز متذكر شده بودم كه مسائل مذهبي را در ميدان جنگ نمي‌توان حل كرد. همان طور كه انتظارش مي‌رفت، نه كشتار مازندران و نه قضيه زنجان، هيچ كدام در حرارت پيروي اين فرقه تأثيري نكرد و طبق اطلاعاتي كه به دست آمده است، عده زيادي از آنان در تهران مخفي مي‌باشند كه بين آنان، از هر طبقه وجود دارد؛ حتي درباري.[36]

از اين گزارشات معلوم مي‌شود استعمارگران، با وجود مخفي كردن دست هدايت كننده خود در جريان بابيه، نتوانسته‌اند علاقه و شوق خود را از فعاليت آن‌ها مخفي كنند و چنان وانمود مي‌كردند كه بابيه يك عقيده مذهبي و يك واقعيت خارجي گسترش يافته است كه ديگر نمي‌توان آن را با نيروي نظامي متوقف كرد.

[1]. اشراق خاوري، گنجينه حدود و احكام، ص336 و 337.

[2]. از جمله ر.ك: سايت هاي bahiview , newnegah.

[3]. علي محمد شيرازي، بين الحرمين؛ لغت نامه دهخدا، ج9، ص33.

[4]. با استفاده از: اشراق خاوري، تلخيص تاريخ نبيل زرندي، ص63ـ 64.

[5]. ركن رابع، به عنوان يكي از اصول عقايد، توسط گروهي از شيخيه مطرح شد كه معناي آن، واسطه يا نايب خاص بين امام معصوم و مردم است.

[6]. ميرزا جاني كاشاني، نقطة الكاف، ص105.

[7]. رك: علي محمد شيرازي، احسن القصص، ص1؛ دانشنامه جهان اسلام، ج1، ص17؛ دايرة المعارف تشيع، ج3، ص4ـ 5، علي محمد شيرازي، بيان، ص3.

[8]. ابوالفضل گلپايگاني، كشف الغطاء، ص204 و 205، چاپ تركستان.

[9]. ميرزا جاني كاشاني، نقطة الكاف، ليدن، 1328، ص162.

[10]. دانشنامه جهان اسلام، ج1، ص18ـ 19 زير نظر سيد مصطفي مير سليم، تهران 1358ش.

[11]. اسماعيل رائين، انشعاب در بهائيت، ص170، به نقل از قرن بديع، جزء4، ص164، و نيز نامه‌اي از سن پالو، ص17 ـ 3؛ خاطرات صبحي، ص94.

[12]. رويدادها و تحليل‌ها، شماره 104، 105، ص27 و 28.

[13]. زاهداني، بهائيت در ايران، ص47.

[14]. محمد رضا فشاهي، واپسين جنبش قرون وسطايي در قرن19، انتشارات جاويدان، چاپخانه محمد حسن علمي، تهران 1355ش.

[15]. ميرزا جاني كاشاني، نقطة الكاف، ص202، حضرت ذكر (علي محمد) در كتاب بيان نوشته‌اند كه در ارض صاد چه مقدار از علما و فضلا و سادات بودند و سال‌هاي سال، انتظار ظهور مي كشيدند. همين كه حق ظاهر گرديد، از او محتجب شدند؛ چون كه بر خلاف خواهش ايشان ظاهر گرديد.

[16]. باب، در تفسير سوره يوسف گفته است: «من از محمد افضلم كه او گفته: بشر، از آوردن يك سوره عاجز است» و من مي‌گويم: بشر، از آوردن يك حرف كتاب من عاجز است» (مفتاح الباب، ص77).

[17]. ر.ك: ويژه‌نامه كژ راهه، مجله جام جم، اسفند 86 و نيز: ويژه نامه عارف نمايان؛ مجله پويا، مركز پژوهش‌هاي فرهنگي، زمستان 86.

[18]. نقطة الكاف، ص198 و 199.

[19]. نقطةالكاف، ص149 و 141.

[20]. ميرزا جاني كاشاني، نقطة الكاف، ص199.

[21]. باب، خود در كتاب بيان فارسي، باب خامس از واحد خامس گفته است: «نفس كشيدن غير مؤمن به بيان ]كتاب مقدس بابيه[، بر او حرام است، تا چه رسد به اموال او» و در لوح هيكل الدين، ص15 مي گويد: «و لن تذر فوق الارض اذاستطاع احدا غير البابيين؛ اگر مي تواني، هيچ كس غير بابي ها را بر زمين باقي مگذار».

[22]. ر.ك: ميرزا جاني كاشاني، نقطة الكاف، ص162. بشرويه و يارانش، مازندران را به دليل سرسبزي، جزيره خضراء مي دانستند كه بر اساس روايات قابل بحث، محل زندگي امام غايب است. از سوي ديگر، بر اساس روايتي كه در بحارالانوار، ج52، ص226 وجود دارد، امام زمان پس از ظهور، به شهر زوراء مي رود. آن ها مي گفتند: «اين، همان ري يا تهران است كه بشرويه و يارانش به زودي به تهران مي رسند و حكومت را كنار مي زنند».

[23]. مطالع الانوار، ص348ـ 349.

[24]. علي محمد شيرازي، بيان فارسي، باب 16، از واحد دوم.

[25]. مهدي بامداد، تاريخ رجال ايران، قرن 12و 13و 14؛ تهران انتشارات زواد، 1347ش، ج4، ص162به نقل از سيد محمد باقر نجفي، بهائيان، تهران، مشعر، 1383ش، ص591.

[26]. عبدالحسين آيتي، كواكب الدرية في البهائية، مطبعة السعادة مصر، 1342 ق، ج1، ص284.

[27]. عباس افندي، مقاله شخصي سياح، تهران، مؤسسه مطبوعات امري، 1341ش، ص49.

[28]. عبدالحميد اشراق خاوري، تلخيص تاريخ نبيل زرندي، تهران، موسسه ملي مطبوعات امري، 1325ش، ص553.

[29]. كواكب الدريه، ج1، ص249.

[30]. تاريخ رجال ايران؛ قرون 12 و 13 و 14، ج4، ص232 به نقل از نقطة الكاف، بامقدمه ادوارد براون.

[31]. ر.ك: خاطرات سياسي جاسوس روسي، كينياز دالگوركي، در ايران، گزارشگر و نويسنده: كينياز دالگوركي، انتشارات صبوري، نوبت اول، 1382ش.

[32]. رضا قلي هدايت، تاريخ روضة الصفاي ناصري؛ ج10(نسخه خطي)، در بخش ذكر واقعات دارالملك تهران در ايران.

[33]. سيد محمد باقر نجفي، بهائيان، اول، مشعر، تهران، 1383ش، (فصل دوم، ص591 به بعد).

[34]. شورش بابيان در ايران، 1849 ـ 1852 مسكو، لنينگراد، نشريه فرهنگستان علوم ا.ج.ش.س مسكو 1939؛ ص159 ـ 143.

[35]. همان.

[36]. همان.